



مولانا دین را نردبانی برای عروج نفس انسانی می داند

یک ادیب و محقق و نویسنده در مورد دین از نگاه مولانا گفت: اصولاً مولانا دین را به عنوان یک عارف، در بستر عشق تعریف می کند؛ و آن را نردبانی برای عروج نفس انسانی می داند.

یک ادیب و محقق و نویسنده در مورد دین از نگاه مولانا گفت: اصولاً مولانا دین را به عنوان یک عارف، در بستر عشق تعریف می کند؛ و آن را نردبانی برای عروج نفس انسانی می داند.

دکتر محمد بقایی ماکان، نویسنده ادیب و پژوهشگر مسائل فرهنگی، در گفتگو با خبرنگار مهر، به مناسبت بزرگداشت مولانا در مورد اینکه دین از منظر مولانا چگونه تعریف می شود و رابطه میان انسان با خدا در آثارش چه نمودی دارد گفت: مولانا بی تردید یکی از چند چهره بسیار معروف در تاریخ تفکر بشری است که می توان او را به دلیل ابعاد گوناگون اندیشه اش به منشوری با انوار بی شمارتشبیه کرد یا به دریایی ژرف بی کرانه ای با چشم اندازهای گوناگون که یکی از این چشم اندازها یا انوار خیره کننده او، اندیشه استعلایی است که اصطکاک شدید با مفهوم سنتی در حوزه دین دارد.

وی افزود: بنابراین باید توجه داشت که اصولاً دین از منظر وی به چه معناست زیرا او به عنوان عارف، این پدیده را در بستر عشق تعریف می کند و آن را نردبانی می داند برای عروج نفس انسانی. بر بنیاد این تفکر است که او از مکتب وحدت وجودی فاصله می گیرد و فانی شدن را پس از طی مراحل سلوک به گونه ای وصل می کند که فنا به بقاء تبدیل می شود و با تمثیلات متعدد در آثارش این دیدگاه را به اثبات می رساند و به مخاطب خود یادآور می شود که آدمی با روی آوردن به عناصر محبت آمیز در دین می تواند به مرحله ای ارتقاء پیدا کند که حتی از منزلت فرشتگان نیز برتری یابد، چندان که الگویی برای دستگاه آفرینش شود.

این محقق و پژوهشگر مسائل فرهنگی در ادامه گفت: بنابراین از نظر مولوی رابطه میان انسان و خدا رابطه ای تحکمی و نا منعطف نیست. آن دینی که از نگاه مولوی با عشق آمیخته، خداوند را دوست انسان می داند نه مبصری بر بالای سراو.

این نویسنده و مترجم تصریح کرد: از این بالاتر او را معشوق ازلی و ابدی می دانند که انسان عاشق اوست زیرا آفریدگار جهان زیبایی محض است و انسان هم شیفته زیبایی است. زیبایی خداوند در همه جا به صورت های مختلف از جماد و نبات گرفته تا حیوان و انسان، متجلی است. از نگاه او ستایش هر نوع زیبایی در نهایت ستایش خالق زیبایی هاست. قلبی که عاشق زیبایی است نه تنها از زیبایی های دیداری سر مست می شود بلکه زیبایی هایی شنیداری مانند نغمه رباب و نی یا به تعبیری از موسیقی به معنای عام، نیز لذت می برد و آن را «آواز دوست» می خواند. خشک تار و خشک چوب و خشک پوست/ از کجا می آید این آواز دوست/.

بقایی ماکان یادآور شد: در علاقه مولوی به موسیقی، گذشته از ابیات آغازین مثنوی، شواهد بسیاری می توان آورد که همه آنها پیوند موسیقی با اندیشه استعلایی او دارد و این امر کاملاً محسوس است که همه اینها را حاصل عشق به زیبایی مطلق می داند. بر این اساس می توان دریافت که او از چه رو دین را امری قلبی و نه تحکمی می داند و از چشم انداز عشق می نگرد: مذهب عاشق زمذهب ها جداست/ عاشقان را مذهب و ملت خداست/.

این محقق و پژوهشگر مسائل فرهنگی بیان داشت: مولوی از هر آنچه در دین جنبه، صوری و شعاری داشته باشد و راه به حقیقت معشوق ابدی و ازلی نبرد رویگردان است. از همین رو خلق را به صورت های مختلف نهیب می زند که پیش از روی آوردن به آداب و نماد های ظاهری دین باید خانه دل را جایگاه جمال لایزال ساخت.

وی افزود: بنابراین مولانا از کسانی که در کار دین از پوست به مغز راه نیافته اند چندان دلزده است که آنان را با سخیف ترین کلمات به ناسزا می گیرد. این حساسیت مبین او به حقیقت دین است که می خواهد اساسش بر عشق و محبت باشد، قلبها بدل به خانه خدا شود تا از خاک هر قلبی نهال عشق الهی بروید؛ نه آنکه شوره زاری شود که هیچ عاملی نتواند آن را مصفا سازد.